

معرفت اخلاقی: مسأله‌ی گواهی

دستکم برای برخی از ما، ایده‌ی غریبی است اینکه پرسش‌های اخلاقی‌مان را با مراجعه به کسی پاسخ بدهیم که او را، دستکم در مورد آن مسأله‌ی خاص، متخصص می‌دانیم. برای برخی از ما اصلاً خود ایده‌ی تخصص در اخلاق ایده‌ی غریبی است: احساس‌مان این است که مسائل اخلاقی را هر کس باید خودش پاسخ بدهد. مثلاً فرض کنید ندا چنان شخصی است که این‌طور نیست که کاری را به صرف اینکه «طبیعی» است مجاز بداند، و حالا با این سؤال مواجه شده است که آیا فرزندآوری اخلاقاً مجاز هست یا نه: می‌خواهد بداند که آیا مجاز هست بچه‌دار بشود یا نه. (اگر معتقدید که فرزندآوری آشکاراً اخلاقاً مجاز است، یا اگر معتقدید که آشکاراً غیراخلاقی است، سؤال در مورد جواز اخلاقی فرزندآوری را با سؤالی در اخلاق جایگزین کنید که اصلاً ایده‌ای در مورد جواب‌اش ندارید، یا به هر حال هیچ جوابی در موردش را واضح نمی‌دانید—احتمالاً هر کدام از مایی که در جلسه‌ای در مورد معرفت‌شناسی اخلاق حاضر شده‌ایم چنین سؤال‌هایی داریم.) حالا، دستکم در نظر برخی از ما، کاملاً غریب است که ندا به‌جای اینکه در مورد این سؤال تأمل کند و استدلال‌های عرضه‌شده را بررسی کند، برود و از کسی که به صداقت‌اش اعتماد دارد و او را در این زمینه صاحب رأی صائب می‌داند بپرسد که حکم اخلاقی فرزندآوری چیست، و جواب او را چونان موضع اخلاقی خودش اختیار کند و مطابق‌اش عمل کند صرفاً چون او چنین گفته است.

توضیح چند نکته برای روشن‌شدن مسأله. اول اینکه سؤال اخلاقی‌ای که داریم بررسی می‌کنیم که آیا از «متخصص» بپرسیم یا نه، لزومی ندارد که سؤالی کلی و عمومی باشد—در سناریویی که در مورد ندا و فرزندآوری گفتم، شاید مسأله‌ی ندا سؤالی کلی در مورد بچه‌دارشدن نباشد (و اصلاً شاید ندا معتقد نباشد که آن سؤال کلی جوابی دارد)، بلکه این باشد که برای من، در این شرایط خاص فعلی‌ام—با این وضع سلامت جسمی و روانی و با این بهره‌ی هوشی و این میزان زیبایی و این وضع اقتصادی خودم و همسر و جامعه‌ام و با این اوضاع جهانی و منطقه‌ای—آیا اخلاقاً مجاز هست بچه‌دار بشوم یا نه. هر چه باشد، بالاخره هر قدر هم که اصول اخلاقی کلی باشند (و شاید هم نباشند)، برای ندا آنچه الان دانست‌اش مهم است این است که در این وضعیت خاصی که دارد بچه‌دار بشود یا نه. دارم تأکید می‌کنم که در بررسی موضوع احاله به متخصص در اخلاق، لازم نیست که مسأله‌مان مسأله‌ای کلی باشد—می‌شود که سؤال‌مان سؤالی خاص و جزئی و فردی باشد.

دوم اینکه، برای مقاصد این بحث، باید آنچه در مورد ندا به‌تأکید گفتم را در نظر داشته باشیم: اینکه ندا، که در مورد جواز اخلاقی فرزندآوری‌اش سؤال دارد و به فرد مورد اعتماد و اندیشمندی مراجعه می‌کند، جواب آن اندیشمند را چونان موضع خودش اختیار کند و مطابق‌اش عمل کند صرفاً چون آن فرد «متخصص» چنین گفته است. این «صرفاً» در اینجا قید مهمی است. اگر فرد مورد اعتماد ندا—به این فرد بگوییم نسترن—دلیل‌هایی مطرح کرده بود و اطلاعاتی به‌دست داده بود که برای ندا جدید بود، و ندا آن دلیل‌ها و اطلاعات را بررسی کرده بود و متقاعد شده بود که نسترن دارد در مورد این مسأله‌ی اخلاقی حرف درستی می‌گوید، در آن صورت چیز غریبی در بین نبود. حتی در مورد بعضی اطلاعات

بیرون از حوزه‌ی اخلاق هم غرابتی در کار نمی‌بود که ندا بدون بررسی بپذیردشان. مثلاً فرض کنیم نسترن، که در مورد بارداری تخصص دارد، چیزهایی به ندا می‌گوید در مورد فرزندآوری در این سنی که ندا هست، و در مورد ارثی‌بودن یا ارثی‌نبودن بیماری‌ای که همسر ندا دارد. بیایید فرض کنیم که ملاحظاتی در مورد سلامت فرزند احتمالی ندا در وضعیت اخلاقی مجازبودن یا مجازنبودن فرزندآوری ندا مدخلیت دارند. حالا به‌نظر می‌رسد که بسیاری از ما در این موقعیت نباشیم که صحت داده‌های پزشکی را شخصاً بررسی کنیم، و به‌نظر می‌رسد که در مورد این‌جور داده‌ها چیز غریبی در این نیابیم که به متخصص اعتماد کنیم. اگر ندا این حکم اخلاقی را پذیرفته باشد که بچه‌دارشدن اخلاقاً غیرمجاز است اگر معلوم باشد که فرزند با احتمال زیادی بیماری دردناک‌کشنده‌ای خواهد داشت، در این صورت چیز غریبی در این نمی‌بینیم که ندا با اعتماد به متخصص بپذیرد که فرزندش با این احتمال بالا مبتلا خواهد بود و بعد به این نتیجه برسد که بچه‌دارشدنش غیراخلاقی است. اما در این صورت موضوعی که ندا دارد در موردش به متخصص مراجعه می‌کند نه موضوعی در اخلاق که موضوعی در پزشکی است که در داور اخلاقی موضوعیت دارد. محدودیت سواد و وقت به من اجازه نمی‌دهد در این مورد دقیقاً بحث کنم که کدام ویژگی‌ها «اخلاقی» هستند و کدام ویژگی‌ها خارج از حوزه‌ی اخلاق قرار می‌گیرند؛ بیایید با این فرض پیش برویم که شهوداً فرقی بین این دو دسته از ویژگی‌ها هست (مثلاً اینکه کسی راست‌دست باشد یا چپ‌دست ویژگی‌ای است که نوعاً در شأن اخلاقی کاری مدخلیت ندارد، اما اینکه کاری باعث رنج کسی می‌شود ویژگی‌ای است که نوعاً در شأن اخلاقی مدخلیت دارد). بحث ما در مورد این است که در حیطه‌ی اخلاق به کسی مراجعه بکنیم یا نه. و حتی در این مورد هم حواس‌مان باشد که بحث بر سر چیست. اگر ندا هیچ ایده‌ای نداشته باشد که آیا بیماری بسیار محتمل فرزندش ربطی به اخلاق دارد یا نه و نسترن دلایلی مطرح کند که موضوع بیماری ژنتیک در اخلاقیات فرزندآوری مدخلیت دارد و ندا یا تأمل در استدلال‌های نسترن متقاعد شود که او درست می‌گوید، باز در این صورت چیز غریبی در کار نیست. امر غریب آن است که ندا حرف متخصص را بپذیرد صرفاً چون متخصص چنین گفته است، و نه چون دلایلی را بررسی کرده است. عجیب وقتی است که ندا همان‌طور که می‌پذیرد که آلمان از فرانسه پرجمعیت‌تر است صرفاً چون در دانشنامه‌ی معتبری چنین آمده، به همان صورت بپذیرد که فرزندآوری (غیر)مجاز است صرفاً چون فلان کتاب یا فلان متخصص چنین می‌گوید.

اگر شما می‌دانید که آلمان از فرانسه پرجمعیت‌تر است و این را در جواب پرسش من—که جواب را نمی‌دانم—به من می‌گویید، آنگاه غریب نیست پذیرفتن اینکه به واسطه‌ی گواهی‌ی شما حالا دیگر من هم می‌دانم که آلمان از فرانسه پرجمعیت‌تر است. [اصطلاح «گواهی» شاید در اینجا زیاده‌ازحد مطمئن به‌نظر برسد. اصطلاح متناظر انگلیسی—یعنی *testimony*—هم به گوش من چنین است، همچنان که اصطلاح مرتبط *احاله/deference*؛ اما آن‌قدر مسأله داریم که پرداختن به اصطلاح حالا در اولویت نباشد.] سؤال در مورد معرفت‌سازبودن گواهی البته در معرفت‌شناسی مطرح است، و من در اینجا هم دچار محدودیت وقت و سواد هستم؛ بیایید فرض کنیم که دست‌کم در بعضی حیطه‌ها (مثل جغرافیا) گواهی ایجاد معرفت می‌کند، یا دست‌کم عمل بر طبق باور مبتنی بر گواهی موجه یا پذیرفتنی است؛ سؤال این است که وضعیت گواهی در اخلاق چگونه است. در صحبت‌هایم تا اینجا وقتی که صحبت کرده‌ام از فرد متخصص قابل اعتماد، حتی مسأله را ساده‌تر کرده‌ام. [توجه کنیم که خود صحبت از «گواهی» می‌تواند گمراه‌کننده باشد. لازم نیست واقعاً پرسیده باشم و جواب گرفته باشم؛ می‌شود این‌طور باشد که مثلاً بینم خود متخصص چگونه در مورد مشابه

رفتار کرده است. آنچه مهم است این است که حکمی را بپذیریم صرفاً چون به این باور رسیده‌ام—از هر طریقی—که متخصص چنان باوری دارد.]

حالا با این مقدمات می‌خواهم به دو سؤال بپردازم. اول اینکه آیا در مراجعه به متخصص اخلاق اشکالی هست یا نه؛ دوم اینکه آیا/چرا در حالی سؤال‌مان به متخصص اخلاق چیز غریبی می‌یابیم. پاسخ به دومی به نظر می‌رسد که آشکار این باشد که دست‌کم برخی از ما ایده‌ی مراجعه به متخصص را—به این معنا که حکمی اخلاقی را بپذیریم صرفاً چون متخصصی به ما گفته است—چیز غریبی می‌یابیم. مثلاً تونی کودی می‌نویسد که وقتی کسی به ما می‌گوید که کاری که قصد انجام‌اش را دارم غیراخلاقی است، واکنش‌مان این نیست که بپرسیم سواد و صلاحیت‌اش چیست، بلکه می‌پرسیم که دلیل‌اش چیست. یا قولی از برنارد ویلیامز [در بحثی دیگر] که در سال‌های اخیر مکرر نقل می‌شود: تصور کنید که دانشجویی در کلاس اخلاق استادی مسلّم نتوانسته است استدلال را دنبال کند (مثلاً چون خواب‌اش برده است)، اما نتیجه‌ی استدلال را فهمیده است. حالا نظر ویلیامز—که بسیاری با آن همدل‌اند—این است که بسیار غریب است که دانشجو آن حکم اخلاقی را بپذیرد صرفاً چون استادش چنین گفته است. نیز [مثالی از دیوید ایناک]: دولتی دموکراتیک وارد جنگی شده است و انتخاباتی هم در پیش است و آراء مردم تأثیرگذار است در اینکه جنگ ادامه پیدا بکند یا نکند. از دوست هوشمند متفکری می‌پرسم که آیا این جنگ اخلاقی هست یا نه، و رأی‌دادن‌ام را با جواب او تنظیم می‌کنم، صرفاً چون او چنین گفته است (و نه اینکه دلیل‌هایش را پرسیده باشم و بررسی کرده باشم). غریب است؛ نه؟

بیاید با کمی تجرید و ایده‌آلسازی^۱ بعضی دشواری‌ها را با قرارداد بپذیریم که در بحث ما مطرح نشود، و برسیم به چیزی که شاید مطلب اصلی در آنجا باشد.

برخی از ما که ایده‌ی رجوع به متخصص را غریب یا نپذیرفتنی می‌یابیم شاید آنچه فی‌الواقع به‌نظرمان غریب یا خطرناک است این باشد که این‌جور پذیرفتن مرجعیت کسانی در اخلاق نوعی از مناسبات قدرت را ایجاد می‌کند که خطرناک است، از جمله از این نظر که امکان سوءاستفاده را زیاد می‌کند. (شاید فهمیدنی باشد که، در تقسیم‌بندی‌ای بسیار کلی، اخلاقیات کاتولیک نوعاً طرفدار ایده‌ی رجوع به متخصص اخلاقی است و اخلاقیات پروتستان نوعاً طرفدار این است که هر کس باید خودش به داورهای اخلاقی‌اش برسد.) حالا، تا مطلب ساده‌تر و بحث‌اش احتمالاً بصیرت‌بخش‌تر بشود، بیاید فرض کنیم که امکان سوءاستفاده وجود ندارد—مثلاً ندا دارد با خواهرش مشورت می‌کند که متخصص است و خیرخواه است، و بیاید فرض کنیم که موضوع این مشورت همیشه بین خودشان باقی می‌ماند. [استطرداً: این ایده‌آلسازی خیلی هم بی‌وجه نیست. اول اینکه این کاری است که همواره در علم انجام می‌دهیم: اگر می‌خواهم مسیر پرتابه‌ای را بررسی کنم، کار لغوی نیست که فرض کنم جرم پرتابه متمرکز در یک نقطه است؛ نتیجه‌ی این بررسی واقعاً نوعاً به‌کار می‌آید. دیگر اینکه وقتی در موضوع خاص احاله در اخلاق ایده‌آلسازی‌هایی انجام می‌دهیم، در این صورت اگر با ایده‌آلسازی‌ای—مثلاً در مورد حذف مناسبات قدرت—ببینیم که حس غریب‌بودن از بین می‌رود، آنگاه دست‌کم تا حدی خواهیم فهمید که چرا احساس می‌کنیم رجوع به متخصص غریب است.]

ایده‌آل‌سازی دیگری که وارد می‌کنیم در مورد یافتن متخصص قابل اعتماد است. در ایده‌آل‌سازی قبلی قابل اعتماد بودن را مفروض گرفتیم اما در مورد خود مفهوم تخصص شاید موضوع ساده نباشد. بخشی از این ساده‌نبودن مربوط می‌شود به آنچه نهایتاً موضع‌مان در فلسفه‌ی اخلاق خواهد بود—یعنی واقع‌گرایی در مقابل غیرواقع‌گرایی، که یک دقیقه‌ی دیگر اجمالاً به آن خواهیم پرداخت. اما موضوع دیگری هم هست، و آن اینکه مباحث اخلاقی نوعاً معرکه‌ی آراء است: مثلاً توجه کنید که در جوامع آزاد هنوز اندیشمندان به توافق نرسیده‌اند که بالاخره سقط جنین مجاز هست یا نه. شاید به‌نظرمان برسد که علت اینکه رجوع به متخصص را غریب می‌یابیم این است که، به واسطه‌ی شیوع اختلاف نظر، یافتن متخصص دشوار است. اما می‌شود در این هم بحث کرد که هرچه مسأله‌ی اختلاف نظر را جدی‌تر بگیریم، شاید طبیعی‌تر باشد که اصلاً تردید کنیم که هیچ‌کس—از جمله خودِ ندا که داریم بررسی می‌کنیم که موضوع را به کسی احاله کند یا نه—می‌تواند نظر صائب داشته باشد. اگر موضوع اختلاف نظر تأثیری جدی در این داشته باشد که کسی را صاحب‌نظر بدانیم، نامعقول نیست که نهایتاً خودمان را هم صاحب‌نظر ندانیم. آشکار نیست که در این صورت مراجعه به متخصص خیلی بدتر باشد از اینکه خودمان به نظری برسیم. پس حالا بیایید فرض کنیم که کسی هست که از نظر ما دانای امری است که داریم در موردش دنبال جواب می‌گردیم. فرض کنیم اصلاً فردِ اعلم را یافته‌ایم.

اما جور دیگری هم می‌شود در مورد یافتن متخصص تردید داشت: معتقد باشیم که نمی‌شود یافت، نه چون متخصصی که جواب درست سؤال را بداند سخت پیدا می‌شود، بلکه چون اصلاً اخلاق حیطة‌ای نیست که در آن درست و غلطی در کار باشد. اخلاق به طرق مختلفی می‌تواند حیطة‌ای باشد که در آن درست و غلطی، یا درست و غلطی عینی، در کار نباشد. یک شق شدیدش این است که جمله‌های بیان‌کننده‌ی داوری‌های اخلاقی، علی‌رغم شکل‌شان، اصلاً جمله‌های خبری نباشند. شقی دیگر این است که وقتی کسی می‌گوید “قتل بد است” دارد نهایتاً می‌گوید که از قتل خوش‌اش نمی‌آید—یعنی مثلاً اخلاق تحویل بشود به زیبایی‌شناسی، و قابل درک است که اینکه کسی داوری‌اش در زیبایی‌شناسی را به کسی احاله کند غریب به‌نظر بیاید. (مشاهده‌ای از رابرت هاپکینز: اگر من فیلم‌های پدرخوانده را ندیده باشم غریب است بگویم که I زیباتر است از II؛ اما این غرابت از بین می‌رود اگر بگویم که راجر ایبرت معتقد است که اولی از دومی زیباتر است.) به‌نظر می‌رسد که بعضی نظریه‌های غیرواقع‌گرا راحت‌تر از نظریه‌های واقع‌گرا می‌توانند توضیح بدهند که چرا در اخلاق ایده‌ی رجوع به متخصص غریب است. و اما اگر معتقد باشیم که پرسش‌های اخلاقی جواب صحیح عینی دارند، قاعدتاً نباید غریب باشد که در جایی که جواب این سؤال‌ها دشوار باشد به متخصص مراجعه کنیم: مگر در مورد مثلاً جغرافیا و فیزیک چنین نمی‌کنیم؟ و اصولاً حرف اصلی مقاله‌ی [4] این است که معضلی است برای نظریه‌ای واقع‌گرا در اخلاق که غریب‌نمودن احاله به متخصص را تبیین کند. [یادآوری: واقع‌گرایی در اخلاق یعنی این نظر که داوری‌های اخلاقی صدق و کذب دارند مستقل از خواست و باور و آرزوهای ما.]

اگر معتقد باشیم که امر واقع عینی‌ای هست در این مورد که فرزندآوری اخلاقاً (غیر)مجاز است، این به خودی خود باعث نمی‌شود رجوع به متخصص را طبیعی بیابیم. کسانی بوده‌اند—از جمله تامس رید، فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهم—که معتقد بوده‌اند عقل سلیم برای پیدا کردن جواب مسائل اخلاقی کافی است: “فقط لازم است به ندای وجدان‌مان گوش کنیم”. برای تقریب به ذهن، تصور کنید که مسأله‌ای که با آن سروکار داریم مسأله‌ای است مثل جمع و ضرب اعداد

نسبتاً کوچک. راه رسیدن به جواب این مسأله تقریباً در دسترس همه هست، و لذا غریب است که کسی در این خصوص به متخصص مراجعه کند. [استطرداد. مکگرات می‌گویند که شاید بشود به این فکر کرد که آنچه مراجعه به متخصص در اخلاق را غریب می‌نمایاند همین باشد که لوازم رسیدن به جواب پرسش‌های اخلاقی در دسترس همه هست. او دوراهی برای مدافع این ایده طراحی می‌کند. کسی که معتقد است برای پرسش‌های اخلاقی همی ما آنچه لازم است را در اختیار داریم، یا معتقد است که (۱) این پرسش‌ها واضح‌اند، مثل پرسش‌های حساب‌مقدماتی و جمع و ضرب، یا معتقد است که (۲) خیلی هم واضح نیستند، اما چنان‌اند که با به‌کارگیری هوش و استعدادی که در همی ما هست می‌توانیم به جوابشان برسیم (نه مثل پرسش‌های مکانیک کوانتومی که هوش و استعداد برخی از ما برای رسیدن به جوابشان کفایت نمی‌کند). حالا مکگرات می‌گویند که در شق (۱)، البته معلوم خواهد بود که چرا رجوع به متخصص غریب است؛ اما مشکل این است که فرض (۱) نمی‌تواند اختلاف نظر گسترده را توضیح بدهد. با فرض (۲) البته می‌شود اختلاف نظر را توضیح داد، اما دیگر مراجعه به متخصص غریب نمی‌نماید.]

حیطه‌ی دیگری که واقع‌گرایی در آن می‌تواند زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشد با غرابت مراجعه به متخصص حیطه‌ی معرفت به حالات ذهنی خودمان است—مثلاً غریب است اینکه من به متخصصی مراجعه کنم که ببینم آیا درد دارم یا نه. پس مثلاً ذهنیت‌گرایی افراطی سازگار است با غریب‌بودن مراجعه به متخصص؛ اما واقع‌گرایی به‌نظر نمی‌رسد که چنین باشد.

در مورد ریاضیات کسانی بوده‌اند که گفته‌اند معرفت به حکمی محتاج این است که برهان‌اش را بررسی کرده باشیم (برنارد ویلیامز و رودریک چیزولم چنین گفته‌اند). من خیلی با این ایده هم‌دل نیستم: هم اینکه سیاق‌گرایی معرفتی‌ای را دوست ندارم که معیارهای معرفت را در سیاق‌های مختلف مختلف می‌داند، و هم اینکه از چندین ریاضیدان و چند فیلسوف مطرح ریاضیات پرسیدم، و هیچ‌کدام قبول نداشتند که معرفت ریاضی محتاج بررسی‌کردن برهان است. اما بیایید به‌جای اینکه به همین دلیل کنارش بگذاریم (نمونه‌ای از ارجاع به متخصص در بحث خالص فلسفی!)، به این بپردازیم که آیا از این ایده می‌شود برای تبیین واقع‌گرایانه‌ی غرابت‌احاله در اخلاق استفاده کرد یا نه: بگوییم که در حیطه‌ی اخلاق چیزی را نمی‌دانیم مگر اینکه شخصاً درستی‌اش را تحقیق کرده باشیم؛ مکگرات می‌گویند—و به‌نظم به‌درستی—که این راهبرد به کار واقع‌گرا نمی‌آید، چرا که این ایده که کسی چیزی را نمی‌داند یا نمی‌فهمد مگر اینکه شخصاً درستی‌اش را تحقیق کرده باشد از مشخصه‌های غیرواقع‌گرایی است.

ارسطو، اخلاق نیکوماخوسی، II.4. فرق هست بین عملی که فقط مطابق قاعده‌ای باشد، و عملی که، به‌علاوه، با درک هم همراه باشد. وقتی کسی مثلاً صدلی‌ای می‌سازد، آنچه مهم است کیفیت صدلی است، و اگر صدلی درست باشد، چندان مهم نیست که آن را ساخته است درکی از موضوع داشته است یا نه: اگر صرفاً با پیروی از دستورالعملی ساخته باشدش، یا حتی تصادفاً ساخته باشدش، فرقی ندارد. اما در ارزیابی فضیلت‌مندانه‌بودن اعمال (مثلاً در بررسی اینکه آیا عملی منصفانه بوده است یا نه)، لازم است که کننده در وضع خاصی بوده باشد، که یکی از شرایط‌اش درک موضوع است. و حالا شاید بشود به این فکر کرد که واقع‌گرا در تبیین اینکه چرا در مواجهه با احاله در اخلاق ابرو در

هم می‌کشیم بگوید که چیزی از وضعیت ایده‌آل کم است وقتی که کسی کار درست را انجام می‌دهد چون درست است اما درکی از چرایی و علل درست بودنش ندارد. (و البته پنداشتنی است که گاهی کسی که از چرایی خبر ندارد و کار درست را انجام می‌دهد شایسته‌ی ستایش بیشتری باشد چرا که صرف دانستن اینکه کاری درست است محرک او برای انجامش شده—بسنجید با کسی که می‌داند چرا کار درست است، اما صرفاً بابت وسواس [fetish] در مورد کار خوب است که انجامش می‌دهد.)

**

پس مسأله‌ی دوممان این است که آیا/چگونه واقع‌گرایی در اخلاق می‌تواند غریب‌بودن ایده‌ی مراجعه به متخصص را تبیین کند، به‌ویژه که واقع‌گرایی در اخلاق به‌نظر می‌رسد که دقیقاً چنان حیطه‌ای باشد که باید ایده‌ی مراجعه به متخصص را بپذیرد. حالا ممکن است نهایتاً به این نتیجه برسیم که این غریب‌یافتن احاله ناشی از این است که باور غلط یا احساس نابجایی در مورد اخلاقیات یا در مورد چیزهای دیگری داریم؛ اما بالاخره توضیحی لازم است. (خود ساده‌سازی‌های ما در این بحث تبیینی جزئی به‌دست می‌دهد: مثلاً شاید یک علت اینکه احاله را غریب می‌یابیم این باشد که خود یافتن متخصص را غریب می‌یابیم یا اینکه از سوءاستفاده‌های احتمالی می‌ترسیم.) اما شاید مسأله‌ی مهم‌تر ما این باشد که، مستقل از اینکه برخی از ما این ایده را غریب می‌یابیم، آیا در خود عمل مراجعه به متخصص در اخلاق اشکالی هست؟ از اینجا به بعد عمدتاً به این مسأله—که مسأله‌ی اولمان است—می‌پردازم. راه‌حلی که توضیح می‌دهم تبیینی برای مسأله‌ی دوم هم به‌دست خواهد داد.

دیوید ایناک معتقد است که گاهی باید موضوع را به متخصص اخلاق ارجاع بدهیم (یعنی اخلاقاً لازم است چنین کنیم) و بر پایه‌ی آنچه متخصص می‌گوید عمل کنیم. ایناک استدلال می‌کند که گاهی احاله‌ی موضوع به متخصص در شرایطی که به لحاظ اخلاقی نمی‌دانیم چه کنیم تنها کاری است که اخلاقاً از ما پذیرفته است. اصل کلیدی استدلال ایناک این است که اخلاقاً مجاز نیستیم دیگران در معرض ظلمی غیرلازم قرار بدهیم.

کسی را در نظر بگیریم که در وضعیتی است که برایش روشن نیست که کار اخلاقاً درست چیست (مثلاً من ساکن در جامعه‌ای دموکراتیک می‌خواهم تصمیم بگیرم به حزب جنگ‌طلب رأی بدهم یا به حزب سازش‌گرا). و منظورمان از "متخصص" کسی است که فرد متحیر باور دارد که احتمال زیادی دارد که درست بگوید—یا به هر حال باور دارد که احتمال درست‌بودن نظرش بیش از احتمال درست‌بودن نظر خود او است. قبلاً درباره‌ی ایده‌آل‌سازی‌هایی در مورد متخصص صحبت کرده‌ایم. فرض می‌کنیم موردی برای سوءاستفاده از قدرت نیست، فرض می‌کنیم فریبی در کار نیست، فرض می‌کنیم من به طریق معقولی به این نتیجه رسیده‌ام که متخصص واقعاً، به مفهومی که گفتم، متخصص است (مثلاً بارها با او در شرایط منصفانه‌ای بحث کرده‌ام و مغلوب شده‌ام، یا وقتی اختلاف نظر اخلاقی داشته‌ایم بعد از مدتی به همان نتیجه‌ای رسیده‌ام که او رسیده است). برای این بحث ما اهمیتی ندارد که متخصص چگونه به این نتیجه رسیده است و دلایلش چیست، آیا خودش به این حرف عمل می‌کند یا نه، و غیرذلک—کافی است فرض کنیم که نظر او کمتر از نظر خود ما احتمال دارد که غلط باشد. اجازه دهید یک فرض دیگر ما این باشد که داریم بررسی می‌کنیم که مسأله این

است که شخص، تا جایی که می‌داند، چه باید بکند، نه اینکه کار درست فی‌الواقع چیست. و مسأله‌ی ما مسأله‌ی عمل است. [هم می‌شود در مورد جنبه‌های معرفتیِ احاله در اخلاق صحبت کرد و هم در مورد جنبه‌های عملی‌اش. تصور من این است که نظر بیشتر معاصران این است که گواهی متخصص ایجاد معرفت می‌کند، و برخی معاصران معتقدند که عمل‌کردن بر پایه‌اش مشکوک است (مثلاً هاپکینز). اینا که معتقد است که عمل‌کردن بر پایه‌ی گواهی متخصص گاه حتی اخلاقاً واجب است، خواه مشکل معرفتی داشته باشد خواه نه. دیگر اینکه اینا که استدلال می‌کند که آنچه می‌گوید ربطی به این ندارد که موضع‌مان در فلسفه‌ی اخلاق چه باشد—به‌جای صحبت از صادق‌بودنِ داوری اخلاقی می‌شود صحبت کرد از مقبول‌بودن، یا موردتوافق‌بودن یا هر چیز دیگری. بیایید صحبت کنیم از ”ردیف‌بودن“؛ مادام که احتمال بدهیم که داوری متخصص ”ردیف‌تر“ باشد از داوری ما، همین استدلال را می‌شود با تغییرات کمینه‌ای تکرار کرد.]

اینکه می‌گوید که بخشی از احساس ناآرامی ما در مورد احاله در اخلاق مربوط می‌شود به اینکه در این موارد باور مبتنی شده است بر شواهدی که تیره [opaque] هستند: یعنی شواهدی داریم که گزاره‌ای صادق است، اما این شواهد به ما نمی‌گویند که گزاره به واسطه‌ی چه چیزی است که صادق است و نمی‌گویند که صادق‌سازش چیست. (مثلاً تصور کنید که دیده‌ایم که ربط زیادی هست به اینکه کاری که کسی می‌کند اخلاقاً درست هست یا نه، و میزان قند خون او در لحظه‌ی عمل، و حالا مشاهده کرده‌ایم که میزان قند خون آن مقداری است که شواهدی است بر غلط‌بودنِ عمل.) شاهد تیره به ما بصیرت نمی‌دهد، و غریب‌بودنِ احاله در اخلاق شاید حالت خاصی باشد از غریب‌بودنِ باورپیدا کردن به چیزی بر پایه‌ی شواهد تیره. اینا که مثال‌هایی به‌دست می‌دهد: عقلانیت و احتیاط، معرفت‌شناسی، زیبایی‌شناسی—در این حیطه‌ها هم احاله غریب است، و شاید لازم باشد این امکان را جدی گرفت که غریب‌بودنِ احاله خاص اخلاق نیست. اما نهایتاً اینا که استدلال خواهد کرد که توجیه احاله در اخلاق آسان‌تر از این حیطه‌ها است. یا مثلاً خود فلسفه را در نظر بگیریم: چه می‌گویید اگر من باور بیاورم به درستی فلان نظریه‌ی فلسفی نه چون استدلال‌های ملاحظه‌م‌تقاعد کرده، بلکه صرفاً چون ملاحظه‌م‌چنین می‌گوید؟ باز غریب‌بودنِ احساس می‌کنیم—هر چه باشد، این نحوه‌ای نیست که به فلسفه می‌پردازیم، و دانشجوی فلسفه هم نوعاً (در دانشگاهی به‌دردبخور) نمره‌ی خوبی نخواهد گرفت اگر فقط ”قال صدر“ بگوید. پس باز: شاید غریب‌بودنِ احاله خاص اخلاق نباشد؟ اما باز: اینا که می‌گوید که توجیه احاله در اخلاق راحت‌تر است تا در فلسفه. تبیین غریب‌بودنِ احاله در فلسفه دشوار نیست: دستاورد بزرگی محسوب نمی‌شود که صرفاً بر پایه‌ی قول صدر به نظریه‌ای باور پیدا کنیم (حتی اگر این نظریه واقعاً درست باشد). نیز در ریاضیات: پذیرفتن قضیه‌ای ریاضی بدون بررسی برهان‌اش دستاورد ریاضی بزرگی محسوب نمی‌شود—گرچه کاملاً پذیرفتنی است اگر که برای مقصود دیگری لازم باشد که به صدق یک گزاره‌ی ریاضی اتکا کنم.

خب، حالا دفاع اینا که از نظری که گفتم چگونه است؟ ابتدا گزارش می‌دهم از دفاع مستقیم اینا که، و بعد گزارش می‌دهم از پرداختن‌اش به چند اعتراض. پس فرض کنیم در موردی که داریم رجوع یا عدم رجوع به متخصص را بررسی می‌کنیم، داوری‌مان پایه‌ی عمل خواهد بود. فرض می‌کنیم محتمل‌تر می‌دانیم که متخصص درست بگوید تا خود ما، و فرض می‌کنیم که اگر داوری‌مان اشتباه باشد افرادی در معرض ظلم خواهند بود. حالا اگر به متخصص رجوع نکنیم چه می‌شود؟ در این صورت داریم خطر اشتباه‌بودنِ داوری‌مان را افزایش می‌دهیم. مسأله‌مان این است که در شرایط عدم

قطعیت اخلاقی رفتارمان چگونه باید باشد. فرض کنید به متخصص رجوع نکنم و اشتباه کنم و کسی به ناحق کشته شود. خانواده‌ی او مرا مؤاخذه کنند، و من بگویم که آنچه در توان داشتم کردم تا راه درست را پیدا کنم. خانواده به من خواهند گفت—و به درستی—که می‌توانستی از فلانی بپرسی: مگر اعتقاد نداشتی که محتمل‌تر است او درست بگوید تا خودت؟

شاید برخی از ما به نظرمان رسیده باشد که اینا که مرتکبِ خطِ ظریفی شده است. من صحبت کردم از اینکه کسی به ناحق کشته شود، اما شاید گمان کنیم که آنچه به این ایده‌ی اینا که در مورد لزوم اخلاقیِ احاله قوت می‌دهد در واقع این است که اگر به متخصص رجوع نکنیم احتمال آسیب‌رسانی به دیگران را زیاد کرده‌ایم. پس شاید گمان کنیم که حرف اینا که ربطِ وثیقی به احاله در اخلاق ندارد یا اصلاً ربطی ندارد، بلکه حرف‌اش متکی است به این ایده‌ی نتیجه‌گرایانه که باید به متخصص رجوع کنیم وقتی که باید بر پایه‌ی داوری‌مان عمل کنیم و این عمل بتواند متضمن آسیب‌رساندن به دیگران باشد. مثلاً باید به متخصص رجوع کنیم تا به داوری‌ای برسیم که آیا در فلان مکان سدی ساخته بشود یا نه (فرض کنیم این منطقه با دموکراسی مستقیم اداره می‌شود). موضوع ربطی به اخلاق ندارد! جواب اینا که این خواهد بود که بیایید فرض کنیم آسیب به دو طرف یکسان است، و فقط امر دائر است بر اینکه آسیب‌رسانی به کدامیک نامنصفانه است؛ در این صورت آشکار به نظر می‌رسد که اخلاقاً وظیفه داریم طوری انتخاب کنیم که باور داریم احتمال ظلم کمتر است.

اما اعتراضی که شاید به فکرِ عده‌ی بیشتری از ما برسد این است: آنچه اینا که تا به حال گفته است متین است؛ اما نقش و اهمیت خودآیینی اخلاقی و درک اخلاقی چه می‌شود؟ چیزهایی در معلومات عمومی اخلاق را مرور کنیم تا قوت این سؤال/اعتراض را بهتر متوجه بشویم.

در کتاب کانت—بنیاد مابعدالطبیعی اخلاق—مثال مشهوری هست از دو مغازه‌دار که هر دو بقیه‌ی پول خریداران را با دقت می‌دهند و چیزی کم نمی‌گذارند، اما این منش‌شان دو ریشه‌ی متفاوت دارد: یکی این کار را می‌کند چون باور دارد که باعث می‌شود شهرتی پیدا کند به خوش‌حسابی (و لذا مشتریان بیشتری به سراغ‌اش بیایند)، و دیگری این کار را می‌کند چون بر آن است که کار درست این است (مثلاً اقتضای انصاف است). حالا بیایید مغازه‌دار دوم را تکثیر کنیم—حالا سه مغازه‌دار داریم: نفر اول همان است که بود؛ دومی کار درست را انجام می‌دهد صرفاً چون از متخصص اخلاق شنیده است که کار درست این است (و یادمان نرفته که این “صرفاً چون” یعنی خودش دلیل مستقیمی ندارد، و اگر به متخصص رجوع نمی‌کرد آنگاه یا اصلاً به نتیجه‌ای نمی‌رسید که کار درست چیست، یا به نتیجه‌ی دیگری می‌رسید)؛ مغازه‌دار سوم هم بقیه‌ی پول را دقیق می‌دهد، اما چون باور دارد که به فلان و بهمان دلیل کار درست این است—دلایل‌ها را بررسی کرده است و، به اصطلاح، این دلایل‌ها را از آن خودش کرده است. پس هر سه کار درست را انجام می‌دهند، با این فرق که اولی به دلیل غلطی انجام‌اش می‌دهد، دومی انجام‌اش می‌دهد چون درست است، و سومی به دلیل آنچه عمل را عمل درست می‌سازد انجام‌اش می‌دهد. محتمل است که به هر میزان که این نفر سوم را بیشتر تحسین می‌کنیم به همان میزان با احاله در اخلاق مخالف باشیم.

حالا شاید به نظر برسد که با احاله در اخلاق داریم این خودآیینی را تضعیف می‌کنیم؛ شاید داریم در مورد عاملیت‌مان برون‌سپاری [outsourcing] می‌کنیم؟ نیز، شاید به نظرمان برسد که برای شایسته‌بودن و ستودنی‌بودن عمل چیزی بیش از اخلاقی‌بودن لازم است، و در معرفت‌شناسی اخلاق چیزی بیش از این لازم است که بدانیم کدام عمل اخلاقاً درست است: لازم است بدانیم که چرا فلان عمل اخلاقاً درست است، لازم است بتوانیم دلیل را به زبان و بیان خودمان بگوییم، بتوانیم ظرایفی را در مورد کاربردپذیری‌اش در موقعیت‌های مشابه دریابیم، و از این قبیل. این قید در مورد فهمیدن و بیان دلیل، البته می‌تواند نقشی کارکردی و ایزاری داشته باشد در اینکه در درازمدت با احتمال بیشتری به باور درست برسیم (مثلاً چون فرق‌ها را ملاحظه می‌کنیم)؛ غیر از این، کسانی مثل هیلز هم استدلال کرده‌اند که فهم تأثیر و نقش مهمی دارد در فضیلت و شخصیت، و عمل‌کردن درست به دلیل درست. جواب این‌ها؟ بیایید ببینیم که خودآیینی اخلاقی و فهم اخلاقی چیزهای مهمی‌اند و شایسته است که به دنبال‌شان باشیم—پس مثلاً در رجوع من به متخصص، چیزی از ایده‌آل کم است. خب، حالا البته که آرزو می‌کنم که کاش خودم با تأمل به نتیجه می‌رسیدم، و غیره. اما در خیلی از موارد، تأمل‌کردن و شخصاً به نتیجه رسیدن جزو انتخاب‌های ما نیست: با شروع‌کردن به تأمل، داریم—طبق فرض‌هایمان در داستان—خطر اشتباه‌کردن را زیاد می‌کنیم. درک و خودآیینی البته که ارزشمندند، از جمله چون احتمال درست‌عمل‌کردن را زیاد می‌کنند؛ این را انکار نمی‌کنیم. اما مسأله این است که ارزش درک و خودآیینی هرگز و به خودی خود به ما دلیلی غیر از گرایانه نمی‌دهد که طوری عمل کنیم که اجازه بدهیم خطر غیر اخلاقی عمل‌کردن‌مان زیاد بشود. کارکرد درک اخلاقی این است که، شاید با واکنش‌نشان‌دادن به خود آنچه چیزی را اخلاقاً درست/غلط می‌کند [de re]، و نه [de dicto] کار درست را انجام بدهیم (یا به هر حال به باور درست برسیم)؛ پذیرفتن عامدانه‌ی خطر بیشتر اشتباه و کنارگذاشتن احاله به نفع درک اخلاقی به نظر می‌رسد که نقض غرض باشد و حتی شاید به لحاظ عملی متناقض باشد. احاله را کنارگذاشتن و خطر عمل غیر اخلاقی را پذیرفتن اصلاً شاید حاکی باشد از عدم درک اخلاقی. صحبت از شدت و قوت دلیلهایی نیست که درک و عاملیت از یک طرف و کم‌کردن خطر خطا از طرف دیگر پیش می‌نهند؛ مسأله این است که اصلاً درک و عاملیت از جنسی نیستند که پذیرای بیشترکردن خطر خطا باشند.

و اعتراض مربوط به برون‌سپاری؟ آیا عاملیت‌مان را با احاله داریم برون‌سپاری می‌کنیم؟ [و آیا این جمله‌ای که الان گفتم اصلاً مفهوم هست؟] به نظر نمی‌رسد این‌طور باشد. تصمیم در رجوع به متخصص تصمیم خود ما است. آنچه دارد برون‌سپاری می‌شود تأمل در مورد مسأله‌ی اخلاقی است—و دشوار بشود استدلال کرد که ما وظیفه (ی اخلاقی) داریم که همه‌ی تأملات لازم را خودمان انجام بدهیم، و حتی دشوارتر خواهد بود استدلال اینکه چنان وظیفه‌ای حتی وزن بیشتری دارد از وظیفه‌مان در احتراز از خطر بدی‌کردن به دیگران.

پس حرف این‌ها این است که در شرایط عدم قطعیت اخلاقی (یعنی وقتی که روشن نیست که کار اخلاقاً درست چیست)، کاری که باید کرد کم‌کردن احتمال ستم‌رفتن بر دیگران است. توجه می‌کنیم که موضع این‌ها هیچ نظریه‌ی فرا اخلاقی مناقشه‌برانگیزی را مفروض نمی‌گیرد. و، حتی اگر بپذیریم که قصد [intention] نقش مهمی در حیثیت اخلاقی عمل دارد، باز هم بعید به نظر می‌رسد که این قصد که عمل می‌کنیم به نحوی که احتمال ستم‌دیدن افراد کمینه باشد قصدی نباشد که اخلاقاً پذیرفتنی باشد.

یک نکته‌ی مهم در دفاع ایناک از احاله در اخلاق—که متکی است بر الزام اخلاقی کمینه‌کردن احتمال ستم بر دیگران— این است که به‌نظر می‌رسد که خاص اخلاق باشد و به حیطة‌های تجویزی دیگر تعمیم نیابد. مثلاً در حیطة‌ی عقلانیت و احتیاط، به‌نظر نمی‌رسد که الزامی اخلاقی در کار باشد که همواره باید چنان کنم که احتمال عمل غیرعقلانی کمینه شود (گاهی شاید چنین الزامی باشد، ولی نه همواره). شاید یک چنین اصل عقلانی‌ای در کار باشد. در مورد معرفت‌شناسی موضوع چندان روشن نیست، اما در مورد زیبایی‌شناسی (آیا فلان اثر باخ زیباتر است یا بهمان اثر موتسارت؟) روشن به‌نظر می‌رسد که اصلی زیبایی‌شناختی وجود ندارد که بگوید باید چنان عمل کنم که احتمال خطای زیبایی‌شناختی را کمینه کنم. هنجار زیبایی‌شناختی‌ای نمی‌شناسیم که بگویدمان که در شرایط عدم قطعیت زیبایی‌شناختی چه باید بکنیم. و شاید عجیب نباشد که توجیه احاله در اخلاق آسان‌تر از حیطة‌های دیگر است: شاید این نتیجه‌ی عملی بودن امر اخلاقی باشد.

چرا احاله در اخلاق غریب می‌نماید؟ ایده‌آلسازی‌های ما بصیرتی ایجاد می‌کند، و نیز حرف‌هایمان در پذیرش اینکه به هر حال عمل با فهم بیشتر شایسته‌ی ستایش است. اضافه بر چیزهایی که تا حالا گفته شده، این را هم در نظر بگیریم که وقتی من بر پایه‌ی رجوع به متخصص اخلاقی عمل اخلاقی را انجام می‌دهم، عملام برپاسخ به جنبه‌های اخلاقی‌کننده‌ی عمل نیست، و شاید به لحاظ احساسی هم دستاورد مهمی محسوب نشود—مثلاً من نه در واکنش به رنج مردمان، که صرفاً بنا به گفته‌ی متخصص است که با جنگ مخالفت می‌کنم. عملام توجیه یارده؛ آنچه کم است این است: این داوری و عمل من دستاورد بزرگی محسوب نمی‌شود (به لحاظ اخلاقی) چرا که ناشی از واکنش به جنبه‌های مناسب و مربوط عمل و وضعیت نیست. این عدم واکنش به جنبه‌های مناسب در حیطة‌های دیگر هم رخ می‌دهد (مثلاً وقتی که در ریاضیات بدون برهان، و صرفاً چون از ریاضی‌دانی شنیده‌ایم، درستی حکمی را می‌پذیریم)؛ اما نکته این است که در اینجا از ما انتظار می‌رود که به جنبه‌های درست موضوع واکنش نشان بدهیم. در مورد جنگ، گرچه این قابل تقدیر است که سعی کرده‌ایم احتمال خطا را کم کنیم، باری واکنش‌مان کمی سرد به‌نظر می‌آید—کمی سرد، زیاده‌ازحد متفکرانه. بسا که با شماتت به ما بگویند: نمی‌بینی که این بد است؟ دیدن رنج و ستم عصبانیت‌ات نمی‌کند؟ انتظار این است که به خود امر بد واکنش نشان بدهیم [de re]، و نه امر بد تحت توصیف “بد” [de dicto].

برای قوت‌دادن به این تبیین، تصور کنید که من در مورد موضوعی اخلاقی از موضع کسی انتقاد کنم، حال آنکه خودم با رجوع به متخصص به موضع خودم رسیده باشم. این انتقاد غریب است، چرا که داوری‌ها نوعاً با واکنش به خود صادق‌ساز حاصل می‌شود. انتقاد از موضعی وقتی که خود منتقد با رجوع به متخصص به نظری رسیده باشد نوعاً غیرصادقانه و بلکه گاه چاپلوسانه احساس می‌شود. در ریاضیات هم دستاورد قابل اعتنایی نیست اینکه با رجوع به متخصص به حکم درست باور پیدا کرده باشیم. و موضوع در زیبایی‌شناسی حادث‌تر است: اینکه من فقط با رجوع به حرف متخصص باور کرده باشم که موتسارت بهتر از باخ است جداً غریب است، چرا که قاعدتاً مردمان به خود امر زیبا واکنش نشان می‌دهند، نه به امر زیبا تحت توصیف “زیبا”.

[1] David Enoch, "A defense of moral deference", *The Journal of Philosophy*, 111 (2014): 229-258.

[2] Alison Hills, "Moral testimony and moral epistemology", *Ethics*, 120 (2009): 94-127.

[3] Robert Hopkins, "What is wrong with moral testimony?", *Philosophy and Phenomenological Research*, 74 (2007): 611-634.

[4] Sarah McGrath, "Skepticism about moral expertise as a puzzle for moral realism", *The Journal of Philosophy*, 108 (2011): 111-137.